

یادداشت

میان صداقت و مسئولیت؛ فرصتی برای بازسازی اعتماد

ادامه از صفحه اول

جامعه ایران هنوز ظرفیت صیوری و همراهی دارد، اما این ظرفیت را تنها در برابر صداقت و پذیرش مسئولیت خرج می‌کند، نه در برابر سکوت و کلی‌گویی.

اصلاحات ساختاری، آزمون صداقت دولت

یکی از کلیدی‌ترین وعده‌های رئیس‌جمهور، اصلاح ساختار حکمرانی و تصمیم‌گیری بود. او با صراحت گفته بود که باید صدای نخبگان شنیده شود، ساختار تصمیم‌سازی شفاف شود و تعارض منافع از میان برداشته شود. اما اکنون، خود دولت گاه در معرض این پرسش است که تا چه اندازه از ظرفیت‌های کارشناسی استفاده می‌کند؟ چه میزان از تصمیم‌سازی‌ها در سطح دولت واقعا محصول گفت‌وگو با بدنه کارشناسی است؟ و اساسا آیا دولت همچنان اصلاح ساختار را در اولویت می‌داند یا نه؟ اصلاحات، بدون گفت‌وگو با مردم، بدون شفافیت در داده‌ها و بدون تبیین دقیق اهداف، تبدیل به شعاری بی‌اثر می‌شود. اگر رئیس‌جمهور همچنان به اصلاحات ساختاری باور دارد، باید با مردم درباره آن حرف بزند، سسختی‌هایش را توضیح دهد و نشان دهد که این مسیر، گرچه دشوار، اما ممکن و ضروری است.

نقش دولت به‌عنوان میانجی اجتماعی

یکی از مهم‌ترین کارکردهای دولت در جمهوری اسلامی، ایفای نقش واسطه‌گر میان جامعه و ساختار قدرت است. این نقش، اکنون بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد. اگر دولت بتواند صدای مردم را منتقل کند و در عین حال سیاست‌های کلان را برای مردم توضیح‌پذیر کند، می‌تواند شکاف‌های موجود را ترمیم کند. اما اگر از این نقش‌کناره‌گیری کند یا به صرف اجرا محدود شود، آن‌گاه نه‌تنها مسئولیت اجتماعی‌اش کاهش می‌یابد، بلکه عملا نقش حفاظتی‌اش برای جامعه نیز از بین می‌رود. امروز که کشور با چالش‌های اقتصادی و روانی متعددی روبه‌رو است، نقش دولت در آرام‌سازی جامعه، تزریق امید و حفظ پیوند میان مردم و حاکمیت، حیاتی‌تر از هر زمان دیگر است.

خطر در کمین است، اگر...

اگر دولت به جای گفت‌وگوی مستقیم با مردم، سخنان غیرمستقیم در جلسات و مجامع گوناگون را ادامه دهد، اگر مردم احساس کنند دولت از آنها فاصله گرفته، اگر وعده‌ها فراموش شوند یا بی‌پاسخ بمانند، اگر زبان صراحت جای خود را به مبهم‌گویی بدهد و اگر برنامه‌ها بدون شفاف و زمان‌بندی بمانند، خطر از بین رفتن مشروعیت اجتماعی دولت کاملا واقعی است. در این وضعیت، حتی موفقیت‌های اقتصادی –اگر به دست آید– نیز نمی‌تواند به تنهایی بحران سرمایه اجتماعی را درمان کند؛ چراکه مسئله فقط معیشت نیست، بلکه حس «در نظر گرفته‌شدن»، «باخبربودن» و «باهم‌بودن» است.

نتیجه‌گیری: هنوز دیر نشده

دکتر پزشکیان هنوز این شانس را دارد که تصویر خود را بازسازی کند؛ همان تصویری که در اذهان عمومی از یک نماینده صادق، یک سیاست‌مدار مردمی و یک مسئول پاسخ‌گو شکل گرفته بود. اما این فرصت، با گذشت زمان، محدودتر می‌شود. جامعه منتظر اقدام است، منتظر گفت‌وگو، منتظر پذیرش مسئولیت و منتظر ارائه یک مسیر روشن. احیای سرمایه اجتماعی تنها از مسیر صداقت، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و مشارکت‌جویی واقعی می‌گذرد. هیچ نسخه فوری ای میان‌بری وجود ندارد. آنچه می‌تواند دولت را از این مسیر پرچالش عبور دهد، بازگشت به مردم، گفت‌وگوی رودررو و ارائه تصویری قابل لمس از آینده است. جامعه‌ای که حس کند دیده می‌شود و فهمیده می‌شود، حتی در شرایط دشوار نیز همراهی خواهد کرد. اما اگر این پیوند قطع شود، دیگر حتی سیاست‌های درست نیز اثرگذار نخواهند بود. رئیس‌جمهور باید در نظر داشته باشد که ادامه وضع موجود نه‌تنها موجب از دست رفتن حمایت سیاسی مردمی می‌شود، بلکه در بلندمدت می‌تواند به شکل‌گیری بحران‌های روانی، بی‌اعتمادی مزمن و نوعی خستگی اجتماعی گسترده منجر شود. این وضعیت می‌تواند بنیان‌های همبستگی را سست کند و به‌شدت بر انسجام ملی و امنیت روانی جامعه اثر بگذارد. دولت همچنین باید توجه داشته باشد که شرایط جهانی و منطقه‌ای، به‌ویژه پس از تحولاتی نظیر فعال‌شدن مکانیسم ماشه یا تنش‌های سیاسی اخیر، در شرایط بی‌تصمیمی می‌تواند فشارها بر جامعه را افزایش دهد. در چنین شرایطی، بی‌اطمینانی سیاستی در داخل، بی‌ثباتی اقتصادی را تشدید می‌کند و بی‌ثباتی اقتصادی نیز به نوبه خود امید اجتماعی را کاهش می‌دهد. این چرخه خطرناک تنها با گفت‌وگو و بازسازی اعتماد قابل مهار است.

پیشنهاد مشخص آن است که رئیس‌جمهور:

– در یک سخنرانی زنده و بی‌واسطه با مردم، به ارزیابی عملکرد دولت از منظر وعده‌های انتخاباتی بپردازد.
– به روشنی بیان کند که چه اقداماتی انجام شده، چه موانعی وجود داشته و چه بخش‌هایی از دولت نیاز به بازسازی دارد.
– از مردم بخواهد که با آگاهی و شفافیت، به دولت زمان دهند؛ اما این خواست را با تعهد و مسئولیت‌پذیری همراه کند.
– و از نخبگان، رسانه‌ها و جامعه مدنی دعوت کند تا در این بازنگری ملی، مشارکت فعال داشته باشند.

دکتر پزشکیان بیش از هر کس می‌داند که سیاست، عرصه تداوم اعتماد است. اگر این اعتماد آسیب ببیند، حتی بهترین نیت‌ها هم به نتیجه نمی‌رسند. اما اگر این اعتماد بازسازی شود، جامعه ایرانی نشان داده که می‌تواند حتی در سخت‌ترین شرایط، دولت خود را تنها نگذارد. ما اکنون در یک نقطه عطف هستیم؛ نه الزاما بحرانی، اما حساس. نقطه‌ای که در آن، یک سخن صریح، یک گفت‌وگوی شفاف و یک تصمیم شجاعانه، می‌تواند فضای عمومی را دگرگون کند. دولت باید نشان دهد که همچنان از آن مردم است؛ نه صرفا در شعار، بلکه در عمل. در نهایت، یادآوری این نکته ضروری است که هیچ دولتی بدون پشتوانه مردم، توان ادامه راه ندارد. رئیس‌جمهور اگر می‌خواهد سیاست‌ورزی اخلاقی و اصلاح‌گرایانه را حفظ کند، باید باز هم از مردم آغاز کند، به مردم رجوع کند و از سرمایه اعتماد به‌درستی محافظت کند. هنوز دیر نشده، اما فرصت‌ها هم ابدی نیستند.

بحران تصمیم در اقتصاد ایران؛ تجربه‌های شکست‌خورده

ادامه از صفحه اول

چگونه می‌خواهند تورم ناشی از افزایش نرخ ارز را کنترل کنند؟ بسته سیاستی آنان چیست و چگونه قرار است اجرا شود؟ مایه تأسف است که در شرایط اعمال مکانیسم ماشه، اختلاف نظر میان مقامات اقتصادی کشور در موضوعی به این اندازه کلیدی و اساسی همچنان پابرجاست.

طبیعی است که در هر دو دیدگاه، وجود سازوکار شفاف و نظارت‌پذیر برای بازار ارز، تدوین چارچوبی برای ررمزارها، کنترل خروج سرمایه، انتشار روزانه مبادلات ارزی، الزام نهادهای وابسته به نظام به عرضه ارز در بازار مبادله، توسعه مبادلات تهراتی، گسترش تجارت با کشورهای همسایه و اعضای پیمان‌های منطقه‌ای و تقویت راینزی اقتصادی سفارتخانه‌ها برای ایجاد فرصت‌های تجاری و مدیریت فضای روانی جامعه، از الزامات اساسی و غیرقابل چشم‌پوشی است.

نشست «موانع نظریه‌پردازی در ایران» که روز گذشته در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و در چارچوب ششمین همایش «کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران» برگزار شد، صحنه گفت‌وگویی پرتنش اما پرمایه میان سه جامعه‌شناس برجسته بود؛ دکتر مقصود فراستخواه، دکتر تقی آزاد ارمکی و دکتر ابراهیم توفیق. در این نشست، سه سخنران از سه منظر متفاوت به یکی از کهن‌ترین دغدغه‌های علوم اجتماعی ایران پرداختند: چرا نظریه‌پردازی در ایران دشوار است و چگونه می‌توان از این بن‌بست عبور کرد؟ فراستخواه با طرح ایده «روایت فقدان و امکان»، کوشید نسبت میان تجربه زیسته ایرانی و امکان اندیشه را توضیح دهد. آزاد ارمکی با اعتراض به پیش‌فرض «فقدان نظریه»، بر ضرورت فهم شکست و دگردیسی در جامعه تأکید کرد، و توفیق با نقدی رادیکال به ساختار دانشگاه، پرسش از نظریه‌پردازی را در شرایط کنونی اساسا «بی‌موضوع» دانست. گفت‌وگویی چندصدایی که در آن نه‌تنها دیدگاه‌ها بلکه جهان‌های فکری متفاوتی در برابر هم قرار گرفتند.

●●●

روایت فقدان و امکان

فراستخواه سخنانش را با بازخوانی مفهوم «فقدان نظریه» آغاز کرد و گفت این تلقی باید بازنگری شود. از نظر او، در تاریخ علوم اجتماعی ایران نه خلا نظری وجود داشته و نه ناتوانی ذاتی در اندیشیدن، بلکه «امر نظری» در بستر تجربه‌های تاریخی و اجتماعی خاص ایران شکل گرفته است. او با اشاره به دو گونه نظری در علوم اجتماعی –نظریه‌های سلبی و نظریه‌های ایجابی– توضیح داد که اندیشمندانی همچون احمد اشرف کاتوزیان و مرتضی فرهادی در سنت فکری ما هر یک سهمی در نظریه‌سازی داشته‌اند: «اشرف پس از انباشت دانش و تجربه توانست ضعف ساختار سرمایه‌داری در ایران را توضیح دهد؛ گرچه نظریه‌ای سلبی است، اما توضیح می‌دهد. کاتوزیان نیز با طرح نظریه استبداد و هرج‌ومرج، به فهم چرخه تاریخی قدرت در ایران یاری رساند. در کنار اینها، مرتضی فرهادی با مفهوم باری‌گیری، مناسبات اجتماعی و تقسیم کار را از منظر انسان‌شناسی شرح داده است». به گفته فراستخواه، امر ذهنی در بستری عینی پدید می‌آید و اگر امر اجتماعی در ایران به مرحله‌ای از بلوغ برسد که بتواند خودش را تبیین کند، نظریه هم به‌طور طبیعی از دل آن برمی‌خیزد. او در جمع‌بندی سخنانش گفت: «نظریه در خلا زاده نمی‌شود. اگر امر اجتماعی توسعه پیدا کند، نیازی به توضیح نقیضه‌وار ناتوانی ما در نظریه‌پردازی نیست. نظریه امکانی، یعنی نگاهی که امکان‌ها را در دل محدودیت‌ها می‌بیند، بهتر از هر نظریه‌ای می‌تواند دشواری‌های اندیشه در ایران را توضیح دهد». به تعبیر او، نظریه‌پردازی در ایران نه منتع است و نه بی‌ریشه، بلکه «کم‌آورده» است؛ و برای جبران این کم‌آوردن باید به بازسازی شرایط امکان اندیشیدن پرداخت؛ از نهاد علم گرفته تا زبان، روش و اخلاق دانشگاهی.

اعتراض به «امتناع»

در ادامه، دکتر تقی آزاد ارمکی با لحنی صریح و انتقادی به «عنوان نشست» واکنش نشان داد: «من قبول ندارم در ایران فقدان نظریه‌پردازی داریم. این عنوان خودش بخشی از توهم بنیادین آکادمی ماست؛ او گفت که ما نه با سکوت نظری، بلکه با رفتارهای ناپهناجر و سردرگم آکادمی روبه‌رو هستیم؛ نهادهی که در عین فعالیت، به خودش باور ندارد. آزاد ارمکی افزود: «در آکادمی ما یک باور بنیادی وجود ندارد که اندیشه تولید می‌کنیم. در حالی که در نظام آکادمیک غرب، حتی چهره‌هایی متوسط هم مجال اندیشه‌ورزی می‌یابند، چون کنشگران فکری به رسمیت شناخته می‌شوند». او با اشاره به تجربه جامعه‌شناسی در ایران گفت مشکل ما نه در «دولت قوی» که در «ضعف آکادمی» است، جایی که کنشگر علمی خودش را به رسمیت نمی‌شناسد. از نظر او، این ضعف باعث شده مفهوم‌هایی همچون افول، زوال و انحطاط به وارگان غالب علوم انسانی ما بدل شوند. او گفت: «ما منطق افول و فروپاشی که در عنوان همایش هم هست، در نهایت ما را به بازسازی می‌رساند.

الهام عبادتی

در حالی که دانش اجتماعی اگر به جای توضیح فروپاشی، تغییر را شرح دهد، به راه درست می‌رود. جامعه ما در حال دگردیسی است، نه افول». آزاد ارمکی در ادامه، مفهوم «شکست» را جایگزینی مفید برای واژه‌هایی چون انحطاط دانست: «در شکست عاملیت از میان نمی‌رود، فقط دچار ناکامی می‌شود. نیروها نمی‌میرند بلکه برای چانه‌زنی‌های تازه آماده می‌شوند». او با استناد به تحلیل توکویل از انقلاب فرانسه گفت: «توکویل انقلاب را از منظر شکست می‌بیند، نه از زاویه زوال. همین نگاه است که به ما امکان می‌دهد مفهوم جامعه مدنی را بفهمیم و از دل شکست، مسیر بازسازی را بیابیم». از دید آزاد ارمکی، جامعه ایرانی نیز درگیر چنین شکست‌هایی است، اما همین شکست‌ها می‌توانند زمینه تولد اندیشه باشند. او تأکید کرد که نظریه‌پردازی در ایران زمانی ممکن است که به جای بازگشت به روایت‌های انحطاط، به بازسازی مفهوم شکست بپردازد: «اگر شکست را بفهمیم، ایران از بن‌بست نظریه‌پردازی بیرون می‌آید».

دانشگاه به‌مثابه مانع

دکتر ابراهیم توفیق اما با ورود به بحث، تمام پیش‌فرض‌ها را زیر سؤال برد. او با تأکید گفت: «مهم‌ترین مانع تأمل نظری درباره جامعه ایران خود دانشگاه است». از نظر او، ساختار آکادمیک کنونی نه‌تنها کمکی به نظریه‌پردازی نمی‌کند، بلکه اساسا آن را بی‌معنا کرده است. او در آغاز سخنانش با اشاره به فضای غیرعلمی در دانشگاه گفت: «وقتی در همین دانشگاه تهران ۵۵ استاد علیه یک دانشجو اعلامیه می‌دهند، حرف‌زدن از نظریه شغویی است. در فروردین ۸۰۰ نفر ازجمله استادان علوم انسانی، نامه نوشتند که رقص در غرب کشور نوروز ما را قومی می‌کند! در چنین فضایی، آیا اصلا نظریه‌پردازی موضوعیت دارد؟». توفیق معتقد است که در دانشگاه امروز ایران، نه‌تنها استقلال علمی از میان رفته، بلکه اخلاق علمی نیز فروپاشیده است. و افزود در چنین شرایطی، نظریه‌پردازی به‌جای آنکه ضرورتی علمی باشد، نوعی «رفع تکلیف» است؛ ارجاع مکرر به چهره‌هایی همچون احمد اشرف یا پرهام، بدون آنکه نظام آکادمیک کنونی نسبتی با آنها داشته باشد. توفیق در بخشی از سخنانش، با اشاره به بی‌توجهی آکادمی به رویدادهای مهم اجتماعی گفت: «در دو سال گذشته صدها موضوع مهم اجتماعی داشتیم که می‌توانست موضوع پژوهش باشد، اما دانشگاه عملا تلاش کرده از روی واقعیت بیرد، در یکی از مهم‌ترین لحظات تاریخی معاصر، دانشگاه سکوت کرد. این یعنی نهاد علم دیگر به واقعیت جامعه وصل نیست». توفیق در ادامه سخنانش با اشاره به ساختار سیاسی و آموزشی گفت: «با نوعی اشغال‌پست‌های دانشگاهی روبه‌رو هستیم که حتی اجازه شکل‌گیری شکاف‌های کوچک فکری را نمی‌دهد. من در این شرایط زور می‌زنم تا ببینم آیا می‌شود از میان این شکاف‌ها حرف خود را زد یا نه». او مقایسه دانشگاه ایران با آکادمی غرب را نیز نادرست دانست: «در آنجا نظم سیاسی و نظم دانشی روشن است. همه چیز مشروع و شفاف است. اما در اینجا، حتی ساده‌ترین مناسبات علمی در مه غلیظ بی‌اعتمادی غرق شده است». به باور توفیق، سخن‌گفتن از نظریه‌پردازی در چنین بستری نوعی «انکار واقعیت» است؛ کسی که نمی‌خواهد ببیند در جامعه چه می‌گذرد، نمی‌تواند از نظریه حرف بزند. باید واقعیت را به رسمیت شناخت و حتی از آن عصبانی شد.

تنش و تفاهم در گفت‌وگو

در ادامه نشست، میان سه سخنران گفت‌وگویی پرتنش اما سازنده شکل گرفت. آزاد ارمکی ضمن دفاع از امکان نظریه‌پردازی در ایران، از فراستخواه خواست از ایدئالیسم فاصله بگیرد و «صدای جامعه» را جدی‌تر بشنود. او گفت: «ما در جامعه‌شناسی ایران ضعف کار فنی داریم. روایت از جامعه است که نظریه می‌سازد. همان‌طور که آرون در فرانسه راوی جامعه‌شناسی بود».



نشست «موانع نظریه‌پردازی در ایران»

دشواری نظریه‌پردازی در ایران به روایت مقصود فراستخواه، تقی آزاد ارمکی و ابراهیم توفیق

از فقدان تا امکان

گزارشی از ششمین همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران

فراستخواه در پاسخ با لحنی همدلانه اما منتقد گفت: «من حس دکتر توفیق را درک می‌کنم، اما بازی ایشان را در این پتل کارآمد نمی‌بینم. گرچه او با همین تنش در آسمان است، اما نظریه باید بتواند این زندگی هراسناک را شرح دهد». او افزود که دانشگاه هرچند آسیب‌دیده است، اما تماما فرو نریخته: «در دانشگاه انسان‌های شریفی هستند، پایان‌نامه‌های خوبی نوشته می‌شود و نسل تازه‌ای از اعضای هیئت علمی آمده‌اند که نصیبی از رانت ندارند. ما نباید زندگی در دانشگاه را ساده کنیم». فراستخواه سپس با تأملی تاریخی به نسبت دانشگاه و مدرنیزاسیون پرداخت: «دانشگاه در ایران بخشی از پروژه توسعه بود و وقتی توسعه شکست خورد، دانشگاه هم دچار شکست شد. با این حال باید شرایط امکان نظریه نسل تازه‌ای از اعضای هیئت علمی آمده‌اند که نصیبی از رانت ندارند. ما نباید زندگی در دانشگاه را ساده کنیم». فراستخواه سپس با تأملی تاریخی به نسبت دانشگاه و مدرنیزاسیون پرداخت: «دانشگاه در ایران بخشی از پروژه توسعه بود و وقتی توسعه شکست خورد، دانشگاه هم دچار شکست شد. با این حال باید شرایط امکان نظریه نسل تازه‌ای از روش‌های تدریس تا تربیت نسل‌های تازه». او در بخش دیگری از سخنانش بر نقش دانشگاه در تولید مسئله تأکید کرد: «ما دانشگاه را در بهترین حالت بازوی اجرایی دولت می‌دانیم، نه یک ذهن مستقل. نظریه از دل مسئله‌مندی می‌زاید». به باور او، غلبه کمیت‌گرایی و اثبات‌گرایی خام در دانشگاه ایرانی اجازه رایش نظریه را نمی‌دهد: «وقتی همه چیز درگیر شاخص و آمار است، چرخش علمی رخ نمی‌دهد. نظریه‌پردازی سفله‌پرور نیست، اندیشمند متفاوت می‌خواهد».

توفیق در واکنش گفت که فراستخواه و آزاد ارمکی هر دو واقعیت تلخ آکادمی را دست‌کم می‌گیرند: «شما هنوز بحث بیست سال پیش را تکرار می‌کنید. اتفاقاتی در این سال‌ها افتاده که جدی گرفته نمی‌شود. در چنین فضایی، حتی حرف‌زدن از امکان نظریه، نوعی توهم است». او تأکید کرد که علوم انسانی در ایران سال‌هاست درگیر بقااست و تنها از دل «کار کل» و تجربه‌های حاشیه‌ای می‌تواند به اندیشه برسد.

در پاسخ، فراستخواه بار دیگر بر تداوم تاریخی زندگی علمی در ایران تأکید کرد: «بعد از مغول، ایران ادامه پیدا کرد. هر که بیاید، زندگی و علم در این سرزمین هست. این تصویر دانشجوی تبل و استاد نالایق، تمام واقعیت دانشگاه نیست. شهروندان علمی جدیدی در حال شکل‌گیری‌اند و نباید دست‌کم گرفته شوند».

از فهم شکست تا بازسازی امکان

نشست «موانع نظریه‌پردازی در ایران» نشان داد که پرسش از نظریه در ایران، صرفا مسئله‌ای علمی نیست، بلکه بازتابی از نسبت جامعه با نهاد علم، دولت و تجربه تاریخی شکست‌ها و تغییرهاست. برای فراستخواه، نظریه‌پردازی امری امکانی است که نیاز به بازسازی بسترهای اجتماعی و نهادی دارد؛ برای آزاد ارمکی، نظریه در گرو درک شکست به‌جای انحطاط است؛ و برای توفیق، نظریه در ساختار کنونی دانشگاه اساسا بی‌موضوع است مگر آنکه نهاد علم از فساد و انفعال خود عبور کند. در میان تفاوت دیدگاه‌ها، یک نقطه مشترک وجود داشت: هیچ‌کدام از سخنرانان، جامعه ایران را مرده یا بی‌امکان نمی‌دیدند. برعکس، هر سه معتقد بودند که در دل شکست‌ها و تناقض‌ها هنوز انرژی اندیشه و امکان بازسازی وجود دارد. این نشست بیش از هر چیز نشان داد که نظریه‌پردازی در ایران، اگرچه دشوار و پرحالش است، اما همچنان می‌تواند از دل گفت‌وگو، نقد، و حتی تنش‌های فکری زاده شود؛ درست همان‌گونه که در این نشست، نظریه نه در سکوت بلکه در گفت‌وگوی زنده میان سه صدا شکل گرفت.

چرا نظریه‌پردازی در ایران دشوار است

و چگونه می‌توان از این بن‌بست عبور کرد؟ فراستخواه با طرح ایده «روایت فقدان و امکان»، نسبت میان تجربه زیسته ایرانی و امکان اندیشه را توضیح داد. آزاد ارمکی با اعتراض به پیش‌فرض «فقدان نظریه»، بر ضرورت فهم دگردیسی در جامعه تأکید کرد، و توفیق با نقدی رادیکال به ساختار دانشگاه، پرسش از نظریه‌پردازی را در شرایط کنونی «بی‌موضوع» دانست

شیرازه

ضرورت مرزگذاری

شرق: مرزها تنها قلمرو کشورها را تعیین نمی‌کنند، بلکه می‌توانند تعیین‌کننده مناسبات انسانی هم باشند. مرزگذاری در روابط انسانی به چه معناست و آیا ضروری است که در همه ساحت‌های زندگی‌مان مرزی مشخص با دیگران داشته باشیم؟ آیا مرزها ما را از جهان بیرون جدا می‌کنند یا تنظیم‌کننده نسبت ما با محیط پیرامون‌مان هستند؟ اینها بخشی از اصلی‌ترین پرسش‌هایی است که ملیسا اربن در کتاب «مرزهای راهبای‌بخش» به آنها پرداخته است. «مرزهای راهبای‌بخش» با عنوان فرعی درکی تازه از مرزگذاری در روابط، اخیرا با ترجمه ملیکا خوش‌نژاد در نشر بیدگل منتشر شده است. ملیسا اربن، نویسنده، متخصص تغذیه و کارآفرین آمریکایی است. او در سال ۲۰۰۰ پس از غلبه بر اعتیاد پنج‌ساله به مواد مخدر، به مطالعه تغذیه و ورزش پرداخت و کتاب‌های گوناگونی در زمینه مرزگذاری روابط نوشت. اربن نویسنده هشت کتاب پرفروش «نیویورک تایمز» است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به «مرزهای راهبای‌بخش» اشاره کرد. اربن در کتابش توضیح داده که مرزگذاری دلایل بسیاری دارد و همین باعث می‌شود بنا بر موقعیت‌های مختلف، اشکال گوناگونی داشته باشد. درباره مرزگذاری پیش‌فرض‌های متفاوتی وجود دارد که برخی از آنها غلط هستند و نویسنده تلاش کرده آنها را برای ما روشن کند. او در دوران نوجوانی حوادثی را پشت سر گذاشته که ضرورت مرزگذاری را برایش روشن کردند. تجربه‌های ناگوار گذشته‌اش، او را به این نتیجه رسانده که احساس تنهایی، ناامنی و اضطراب‌اش به دلیل نبود مرزگذاری رخ داده است. پس از پشت سر گذاشتن روزهای دشوار، او سرانجام می‌آموزد که باید با تعیین مرزگذاری در همه جنبه‌های زندگی مثل یک انسان سالم با عادت‌های سالم زندگی کرد. اربن تعریفش را از مفهومی که مد نظر دارد این‌گونه بیان کرده است: تعیین مرزهایی مشخص که نحوه تعامل با دیگران را به واسطه آنها محدود می‌کنند تا بتوانیم امنیت و سلامت خود و رابطه‌مان را حفظ کنیم. او می‌گوید هدف از مرزگذاری این نیست که به دیگران کینده کنید چه کارهایی می‌توانند یا نمی‌توانند انجام دهند، بلکه کمک‌تان می‌کند بتوانید برنامه‌ریزی کنید و به گفته‌ها و اعمال دیگران واکنش نشان دهید. با یک مرزگذاری درست متوجه می‌شوید رفتار دیگران چه تأثیری روی شما دارد، سپس با توجه به آن رفتار مرز مناسب خود را تعیین می‌کنید و بعد فکر می‌کنید که برای اعمال‌ش حاضرید چه کار کنید. اربن با تعیین مرز در زندگی‌اش توانست از بحران‌های مختلفی که درگیرشان بود رها شود و سپس از آنکه قدرت متحول‌کننده مرزگذاری‌ها را در زندگی‌اش مشاهده کرد، بی‌برد که دیگران کجای زندگی‌شان می‌توانند از مرزگذاری‌ها بهره ببرند. کتاب «مرزهای راهبای‌بخش» تلاش کرده به خواننده بیاموزد که کجا نیاز به مرزگذاری دارد و چگونه می‌توان با مرزگذاری به زندگی وسعت بخشید، او نوشته: «نیازی نیست حتما در معرض خطری جدی باشید تا مرزگذاری برایتان مفید باشد، درواقع مرزگذاری برای مسائل کوچکی که آنها را نادیده گرفته‌اید، از سر خودتان باز کرده‌اید یا از روی ناچاری تحمل‌شان کرده‌اید می‌تواند بیشترین تأثیر را روی زندگی‌تان داشته باشد. به دفاع بی شماری فکر کنید که روزانه چه سر کار، چه در خانه یا پیش دوستان و خانواده صرفا بی‌خیالش شده‌اید. تک‌تک این موقعیت‌ها باعث رنجش، خشم، درماندگی و خستگی شما شده، درست مثل همان چیزی که من پیش از مرزگذاری تجربه می‌کردم، احتمالا شما هم برای آنکه دیگری را معذب یا ناراحت نکنید، آن‌قدر سکوت کرده‌اید که دیگر حتی متوجه نمی‌شوید چقدر راحت اجازه می‌دهید دیگران شما را نادیده بگیرند».



مرزهای راهبای‌بخش

ملیسا اربن
ترجمه ملیکا خوش‌نژاد
نشر بیدگل